

## قلب حقیقت و تقلب در تاریخ برای حمایت از تاریخ

علی پورصفر (کامران)

بدنبال شورش عروسکی میلیشیای واگنر علیه دولت روسیه، دوستداران امپریالیسم و همه آنانی که در آرزوی تنعم از هر طریقی - حتی همدستی با کثیف‌ترین نیروهای حاکم بر جهان کنونی - منجمد شده‌اند، و همه قشربون عقیدتی عقل ستیز که حاضرند تمام جهان را به خطر بیندازند تا حقانیت اوهام خود را اثبات کنند و همه مخالفان استقلال خلق‌ها که با وجود رسوائی جهانی سازی نولیبرالی هنوز از آرزوی بر باد رفته تنعم بیشتر، دست نکشیده‌اند، و خلاصه همه نیروهائی که جهان بشری را نخجیرگاه اختصاصی اوباشی می‌دانند که با افتخار، آمادگی خود را برای انجام هر کودتائی در جهان فقط برای حفظ و افزایش ثروت خود و طبقه انسان ستیز خود، اعلام می‌دارند، نشاطی را بروز دادند که هر چند نمی‌توانست بیشتر از چند ساعت دوام داشته باشد، اما همان چند ساعت را نیز غنیمت شمردند تا از ادامه آرزو پردازی‌های خود گفته باشند. آنان در همان چند ساعت، تعبیر مضحک و کودکانه بسیاری را در تمام جهان براه انداختند که هر چند فضاحتی آشکار داشت اما برای ابراز کینه توزی و انتقام جوئی علیه مردمی که مانع از پیشروی خیالات و اوهام آنان شدند، فرصتی کم نظیر شمرده می‌شد. آنان از همان لحظه‌ای که خبر جولان عروسک‌های پریگوژین در خیابان‌های روستوف منتشر شد، با خشنودی زایدالوصفی، خطاب به خود و همپالکی‌هایشان در همه جهان سرودند که: بله! کار تمام است و پوتین آماده فرار از کرملین شده و دوران او به پایان رسید و روسیه آماده استقبال از دموکراسی و آزادی است. اما در پس پشت تمام این گزاره‌های پوچ و چپ اندازی‌های تو خالی، انگیزه دیگری قرار دارد و آن انگیزه جز این نیست که سرزمین بی‌کران روسیه با همه فرصت‌ها و امکانات اجتماعی و طبیعی بی‌نظیرش، باید از ولادیمیر پوتین - رئیس جمهوری کنونی فدراسیون روسیه - و همه نیروها و کسانی چون او که از منظر وطن‌خواهی‌های غیر سوسیالیستی، خواهان استقلال روسیه از امپریالیسم و جویای ترقیات ملی جامعه - باز از همان منظر - و حفظ امنیت کشورشان هستند، صرف نظر از اندازه قابلیت‌ها و استعدادهایشان، تهی گردد تا آن قلمرو بی‌بدیل، همچون خون بی‌سالار، بدست ولی نعمت سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم رو به زوال - یعنی دولت امریکا - که با تمام نیرو می‌کوشد افول آن را از چشم جهانیان پنهان بدارد، به طرز دلخواه میان خود و کارگزاران جبون و انسان ستیزش، تقسیم شود.

شورش عروسکی میلیشیای واگنر، واکنش نامناسب دیگری هم داشت که متأسفانه از جانب ولادیمیر پوتین ابراز شد. او در تفسیح شورش پریگوژین و برخی افرادش، از آن به مثابه تکرار خیانتی یاد کرد که در اثنای جنگ جهانی اول از جانب مخالفان، علیه ارتش روسیه تزاری صورت گرفت و مانع از پیروزی آن و - به تعبیر درست و دقیق - مانع از پیروزی امپراتوری تزاری روسیه در آن خونریزی و آدمکشی بی‌سابقه شد. تعبیری که پوتین بکار برده، سابقه‌ای طولانی دارد و به تقریب، همه بورژوازی لیبرال روسیه و بویژه حزب کادت و مورخان هم‌فکر آنها نظیر بریان شانینوف در کتاب *تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر*، بدون کمترین شرم و حیایی، دخالت و تاثیرات «مخریبین و مزدوران خارجی دشمن» را اساس انقلاب فوریه دانسته‌اند. متأسفانه ولادیمیر پوتین نیز درست همان ادبیات زنده را در باره وقوع اجتناب ناپذیر انقلاب فوریه تکرار کرده است. این اظهار نظر زنده و حتی ضد انسانی، اگر چنانچه از دهان و قلم کوئیزلینگ روسیه، یعنی بوریس یلتسین و باند کثیف او بیرون می‌زد، و یا اگر یهودای شوروی یعنی گورباچوف آن را ادا می‌کرد، اهمیتی نداشت؛ زیرا که اولی برای نابودی شوروی که منبع اساسی ترقی و پیشرفت‌های غول آسا و عظمت روسیه بود و برای ایجاد ویران شهری محقر در قلمرو روسیه و الحاق آن به جبهه جرم و جنایت بین‌المللی می‌کوشید، و دومی با تحقیر آن محوری که انقلاب اکتبر را ضروری کرده بود، به نیابت از سوی انترناسیونال دوم و پیروان گمراه و سترون آن، در صدد انتقام جوئی از تاریخ بود.

اما پوتین و جریانی که وی بخشی از آن است، بویژه از هنگام حدت گیری تحولات زنده در اوکراین نشان داده که خواسته‌ها و برنامه‌های او در این باره نسبتی با امیال یلتسین‌ها و گورباچوف‌ها ندارد و همین نکته است که موجب تعجب ناظران از تلقی ناشایستی شده که او در باره علت‌ها و انگیزه‌های مخالفت ملی و عمومی مردم روسیه - بویژه کارگران و دهقانان - نسبت به جنگ

جهانی اول و اعتراضات بزرگ خیابانی صدها هزار کارگر پتروگرادی و دهها هزار سرباز نیروهای زمینی و دریائی ارتش روسیه در روزهای ۲۳ تا ۲۸ فوریه ۱۹۱۷ بدست داده است.

او در پیام تلویزیونی خود علیه شورشیان واگنر گفته بود، همانگونه که عده‌ای خیانتکار در سال ۱۹۱۷، به ارتش روسیه که مشغول جنگ با دشمنان خود بود، از پشت خنجر زدند و پیروزی‌های ارتش روسیه را از آن دریغ کردند و مانع از دستیابی به مقاصد و اهدافش شدند، در ماجرای اوکراین نیز، عده‌ای خیانتکار به ارتش روسیه که مشغول عملیات ویژه در اوکراین و ایستادگی در برابر تجاوزات پیمان ناتو است، از پشت خنجر می‌زنند تا این بار نیز همانند سال ۱۹۱۷، پیروزی از دسترس ارتش و دولت روسیه خارج شود. پوتین در این مقایسه مع الفارق و بی‌مورد، همان اندازه بر خطاست که امثال تامپسون و اورلاندو فایجس و سایر مورخان هم‌فکرشان در اطلاق عنوان ناخیرخواهانه و تاریخ ستیزانه «کودتا» بر انقلاب اکتبر. (در آینده راجع به این معنی گفتگو خواهیم کرد).

انتقاد صریح از گفتار پوتین در باره انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و در نهایت در باره انقلاب دوران نمای اکتبر ۱۹۱۷، و تقبیح مقایسه نامربوط او میان دو حادثه بیگانه از هم و متنافر نسبت به یکدیگر، بویژه از آن جهت جایز و ضروری است که بسیاری از طرفداران انقلاب اکتبر و دولت شوروی، در زمره مدافعان عملیات ویژه دولت روسیه در اوکراین قرار دارند و از نقش آن دولت و شخص ولادیمیر پوتین در پیشبرد جهان چند قطبی حمایت می‌کنند و این سیاست‌ها و رفتارهای دولت روسیه را -همانگونه که در سوریه دیده شد- همچنان در راستای پیشبرد تاریخ و خدمت به بشریت می‌دانند. از این رو احتمال که سکوت درباره گفته‌هایش به موافقت با تلقیاتی او نسبت به انقلاب دوران‌ساز اکتبر و تشکیل قدرت‌مندترین نهاد سوسیالیستی در تاریخ بشر، یعنی تشکیل دولت شوروی تعبیر شود. بازگردیم به داستان خروج ارتش روسیه تزاری از جنگ جهانی اول.

نخست باید اشاره کرد که ارتش روسیه از اواخر سال ۱۹۱۶ هرگونه علاقه‌ای را برای ادامه جنگ از دست داده بود. آنچه که موجب انفعال و بی‌علاقگی سربازان و درجه داران و افسران جزء ارتش روسیه به جنگ و سرانجام پیوستن آنان به شورش و قیام علیه جنگ و دولت تزاری و امپریالیست‌های بین‌المللی متحد دولت روسیه شد، وخامت هولناک وضع ارتش روسیه و سربازان آن در جنگ و تلفات بی‌سابقه‌ای بود که دامنگیر توده‌های سربازان بی‌پناه روسیه شده بود. ارتشی که از میانه قرن ۱۹ همواره مغلوب قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری بین‌المللی بود و در هیچ کارزاری علیه آنان با سربلندی بیرون نیامد. ارتشی که جز در جنگ با دولت‌های کوچک و عقب مانده و یا در سرکوبی اقوام و مردم عاصی از تعدیات دولت روسیه و یا در پیشبرد استعمارگری روسیه تزاری در مناطق هم‌جوار خود هیچ موفقیت چشمگیری نداشت، حال درگیر جنگی عظیم با قدرتی بین‌المللی نظیر امپریالیسم آلمان شده بود که به تنهائی با جمع همه رقبای بدتر از خود برابری می‌کرد. روسیه که جای خود دارد. به قول تروتسکی آن جنگ بی‌سابقه از حد توانائی‌های روسیه خارج بود.

نتیجه ناگزیر ورود ارتش روسیه به چنین جنگی، شکست‌های پرتلفات و عقب نشینی‌های سنگین همراه با صدها هزار کشته و مجروح و اسیر، و نابودی بنیه متوسط و کوتاه مدت ارتش روسیه تزاری در برابر رقیب قدرت‌مندی چون آلمان بود. دولت روسیه یک‌سال بعد از آغاز جنگ، می‌دانست که حریف این میدان نیست. ژنرال روژکی (همان ژنرالی که در روزهای اول و دوم مارس ۱۹۱۷ با حضور در قطار سلطنتی و ارائه اخبار انقلاب در پتروگراد، نیکلای دوم را با سماجت و پیگیری‌های جدی ناگزیر از استعفا کرد) و یکی از فرماندهان عالی ارتش روسیه، در اوت ۱۹۱۵ با صراحت به هیئت دولت روسیه اعلام کرده بود که: مقتضیات کنونی فنون نظامی از دسترس ما خارج است. در هر حال ما از عهده رقابت با آلمان‌ها بر نمی‌آئیم. فرماندهان ارتش روسیه که لیاقت‌شان تنها در خشونت و تجاوز به هموطنان خود و یا به همسایگان ناتوان دولت روسیه خلاصه می‌شد، برای مقابله با این ناتوانی‌ها، جز بیرون کشیدن دهقانان از روستاها و افزودن بی‌حساب و کتاب و به‌دور از ملاحظات و مصلحت‌های نظامی بر نفرت آموزش ندیده و بی‌تجربه ارتش و تبدیل آنان به گوشت دم توپ برای ارتش آلمان، کار دیگری نمی‌شناختند. با این کیفیات، بالغ بر ۱۵ میلیون نفر برای جنگ بسیج شدند در حالی که به لحاظ آموزشی و تربیت جنگی فاقد قابلیت نظامی لازم برای آن جنگ پیچیده بودند. بی‌دلیل نیست که بیشتر از ثلث این مردم در طول جنگ به قتل رسیدند یا جراحات‌های سنگین یافتند و به اسارت افتادند. ارتش روسیه تا انقلاب فوریه بیش از ۲/۵ میلیون نفر کشته داشت و قریب نیم میلیون نفر نیز در جنگ‌های دوران دولت‌های موقت شاهزاده لووف و کرنسکی کشته شدند. تلفات ارتش روسیه به تنهائی بین ۴۰ تا ۴۵ درصد تلفات جنگ در اروپا را تشکیل می‌داده

است. اصرار دولت‌های متفق روسیه یعنی انگلیس و فرانسه به ادامه حضور روسیه در جنگ منتهی به این شد که نه فقط نظامیان روسی، بلکه حتی وزرا و دولت‌مردان روسیه، این لطیفه معروف را با خود و میان خود بگویند: دولت انگلیس سوگند خورده است که تا آخرین قطره خون سربازان روسی با آلمان بجنگد.

جنگ از سال ۱۹۱۶ برای دولت و ارتش روسیه به باتلاقی بی انتها و پایان ناپذیر تبدیل شده بود و آن دسته از فرماندهان با لیاقت ارتش روسیه که خود را بیشتر دوست‌دار کشور می‌دانستند تا مطیع تزار - نظیر ژنرال روژکی و ژنرال بروسیلوف - در گزارش‌های خود، از فقدان روحیه جنگی و مقاومت در واحدهای ارتش روسیه می‌نالیدند و از تمردهای خونین و قتل برخی فرماندهان بدست سربازان متمرّد دریافته بودند که دوران ارتش روسیه به پایان رسیده است. برخی فرماندهان پلیس روسیه نیز درست همانگونه می‌اندیشیدند. یکی از همینان در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۶ نوشت: «خستگی از جنگ را در همه جا می‌توان دید. همه آرزوی صلح عاجل دارند و شرایط ایجاد این صلح نیز برای مردم علی‌السویه شده است». در کنار اینان، حزب کادت به مثابه حزب اصلی بورژوازی روسیه، ضمن یکی از کنفرانس‌های خود در ماه اکتبر ۱۹۱۶ تأکید کرده بود که آنچه در جنگ مشهود است، بی‌علاقگی و بی‌ایمانی به پیروزی در جنگ در میان همه اقشار مردم، بخصوص در میان روستائیان و تهی‌دستان شهری است.

از همین دوران تا آستان انقلاب فوریه، تهیه ارزاق برای توده‌های مردم روسیه بویژه برای کارگران و تهیدستان شهری روزبه‌روز سخت‌تر می‌شد. در آستانه ورود به سال ۱۹۱۷ نشستن در صفوف انتظار نانوائی‌ها به چندین ساعت در روز رسید تا آنجا که یک زن کارگر در طول هفته بیش از ۴۰ ساعت از اوقات خود را در صف‌های گوناگون برای تهیه ارزاق می‌گذرانید و کار بجائی کشید که بسیاری از مردم شب‌ها را برای حفظ نوبت خود در کنار نانوائی‌ها و مراکز دیگر بیتوته می‌کردند. تشدید وخامت جنگ و فلاکتی که ارتش روسیه بدان مبتلا بود، بویژه از جهات اجتماعی و تدارکات جنگی و صدمات و تلفات حیرت‌انگیزی که نصیب سربازان و افسران جزء ارتش می‌شد، آن را به یک توده عظیم انقلابی تبدیل کرد.

عامل موثر دیگری که محرک بسیاری از سربازان و درجه داران و افسران جزء ارتش روسیه شد تا به کارگران پتروگراد و دهقانان شورشی روستاها بپیوندند، سازمان ارتش و نظام کریه و زنده حاکم بر ارتش روسیه بود. این ارتش بر مبنای طبقاتی بسیار قدرتمند قدیمی قرار داشت. سربازان که اغلب روستائی بودند، در برابر افسران خود، همچون دوران سرفداری، مکلف به رعایت برخی حدود طبقاتی - و نه نظامی - بودند و باید به آنان خدمت می‌کردند. تمایزات در ارتش روسیه حتی در دوران جنگ که اغلب نظامیان به یکدیگر نزدیکتر می‌شوند، به شدت خود باقی بود و به همین سبب بسیاری از نظامیان روسیه که تا ملامتی در وضع ارتش داشتند با صراحت می‌گفتند که در این جنگ، دو روسیه بسیار متفاوت و به شیوه‌های بسیار متفاوت حضور دارند: روسیه افسران ثروتمند و بلندپایه، و روسیه دهقانان که گوشت دم توپ بودند. ظلمت این وضع چنان سنگین بود که اورلاندو فایجس مورخ لیبرال و ضد کمونیست مقیم بریتانیا در کتاب «تراژدی مردم؛ انقلاب روسیه ۱۸۹۱-۱۹۲۴» از آن با عنوان سرفداری نظامی یاد می‌کند و می‌نویسد: عزم سربازان به سرنگونی این سرفداری نظامی و دست یافتن به منزلت شهروندی، یکی از داستان‌های اصلی انقلاب شد.

طبقه حاکمه و شخص تزار نیکلای اول به وخامت اوضاع واقف بودند و حتی به فکر صلح جداگانه با آلمان افتادند. به همین منظور هیئتی از دوما روسیه در اواخر سال ۱۹۱۶ به پاریس و لندن سفر کرد و سپس به استکهلم رفت و در حضور سفیر تزار در دربار سلطنتی سوئد مذاکراتی برای صلح جداگانه با یکی از سیاستمدان آلمانی به نام واربوگ انجام داد. رئیس این هیئت به نام پروتو پوپوف پس از بازگشت به روسیه به ملاقات تزار رفت و او را در جریان ملاقات‌ها و مذاکرات خود قرار داد. تزار نیز موافقت خود را با این مذاکرات اعلام داشت اما از ادامه آن - گویا برای پیشگیری از ارتقای جایگاه سیاسی اداری بورژوازی لیبرال دوما - خودداری ورزید. این تحولات از دید دولت‌های متحد روسیه در جنگ پوشیده نبود. اینان که از تحولات جاری و گرایش روسیه به صلح جداگانه با آلمان نگران شده بودند در صدد بر آمدند که با کمک همکاران اقتصادی خود در روسیه - یعنی بورژوازی امپریالیستی که یکی از مهم‌ترین منابع عایداتش، سرمایه‌گذاری‌های فرانسه و بریتانیا و امریکا و بلژیک در روسیه و شراکت با آنها بود - ابتکار عمل را بدست گیرند و برای پیشگیری از صلح جداگانه و بویژه برای پیشگیری از هرگونه اعتراضات سیاسی و اجتماعی انقلابی، تزار نیکلای دوم را که دیگر اقتداری نداشت و اختیارش را در جنگ از دست داده بود، برکنار کنند و پسر کوچک و بیمارش را با نیابت شاهزاده گراندوک میخائیل - برادر نیکلای - به سلطنت بنشانند. اما سرعت حوادث بسیار بیشتر از آن بود که این طرح‌ها و

برنامه‌ها بتوانند با آن‌ها همراه شوند. به همین سبب نیز کار به دست زمانه توفانی و جامعه توفنده و مقتضیات اجتماعی پیچیده‌تر و بالاتر از مصلحت اندیشی‌های امپریالیسم ترس خورده افتاد و در ماه فوریه طومار تزاریسیم روسیه را در هم پیچید. با این تفصیلات، اگر کسی بخواهد خیانتکاران احتمالی و خنجرکشان سایه نشین را بیابد، ناگزیر باید آن را یا در میان توده‌های مردم به ستوه آمده از جنگ و استبداد و ستمگری و جنایت و تجاوز و فقر و فلاکت جستجو کند، و یا در میان طبقاتی که اجداد سرمایه‌داری کنونی روسیه هستند. کشف خائنان در میان مردم میسر نیست زیرا که مطابق تاریخ، همه مردم در آن به اصطلاح «خیانت» سهیم بودند، اما کشف خائنان در میان سرمایه‌داری روسیه کنونی هیچ سختی و صعوبتی ندارد زیرا یکی از همانان، رهبر کودتای عروسی میلیشیای واگنر بوده است. البته نیروی دیگری نیز هست که می‌تواند مخاطب مقایسه ولادیمیر پوتین باشد، و آن امپریالیست‌های متحد روسیه در جنگ جهانی اول و همکاران آنها در اقتصاد و سیاست روسیه پیش از جنگ اول است. آخر آنان نیز کوشیده بودند که تزار آخری را بر اندازند تا ارتش روسیه همچنان در عرصه‌های جنگ باقی بماند. به این ترتیب، خطاب پوتین نمی‌تواند متوجه اینان باشد، زیرا که بریتانیا و فرانسه خواهان ادامه حضور ارتش روسیه در جنگ بودند. پس آنها نیز خیانتی نکردند و از پشت به ارتش روسیه خنجر نزدند.

انقلاب مردم روسیه بیش از هر چیز دیگری، مرهون حضور گسترده و قدرت‌مند پرولتاریای صنعتی این کشور، و بویژه کارگران و زحمتکشان پتروگراد بود. قریب یک‌صد هزار نفر از این مردم شجاع و دل‌آور، در روز پنجشنبه ۲۳ فوریه ۱۹۱۷ به خیابان‌ها ریختند، اما پلیس توانست متفرقشان کند. در روز جمعه ۲۴ فوریه، قریب ۱۵۰ هزار نفر از پرولتاریای پتروگراد که بسیاری‌شان به سلاح سرد مجهز بودند، بطرف مرکز شهر به حرکت درآمدند و پلیس نیز در صدد ممانعت از آنان بر آمد، اما توفیقی نیافت. جمعیت کارگران که با پیوستن هزاران نفر از شهریان، کثرتی عظیم یافته بود، با جنگ و گریز خود را به منطقه مرکزی پتروگراد رسانید، و سپس به تدریج پراکنده شد. روز شنبه ۲۵ فوریه همه کارخانه‌های پتروگراد تعطیل شد و بیش از دویست هزار نفر از کارگران به خیابان‌ها ریختند و با پلیس درگیر شدند. در یکی از همین درگیری‌ها، شالیف رئیس پلیس پتروگراد که با اسلحه خود قصد جلوگیری از کارگران را داشت، در برخورد با آنان کشته شد و ده‌ها قزاقی که برای محافظت از نظم، آن‌سوتر ایستاده بودند، هیچ اقدامی برای نجات او نکردند. مردم از پلیس نفرت داشتند، اما سربازان - یعنی دهقانان و کارگران اونیفورم پوش را - از خود می‌دانستند و امیدوار بودند که آنان در مبارزه مردم علیه دولت، و در برخوردها با پلیس، بسوی مردم شلیک نکنند.

اتفاقا از همین روز روند حوادث بگونه‌ای شد که مردم می‌خواستند: عمده سربازان به مردم شلیک نکردند و حتی در مواردی پلیس‌ها را هدف گلوله‌ها و شمشیرهایشان قرار دادند. این تحول بر جسارت مردم دامن زد. در صبحگاه روز یکشنبه ۲۶ فوریه، شهر پتروگراد و بویژه مناطق مرکزی آن مبدل به پادگان شد و چند هزار نیروی پلیس و ارتش در این مناطق مستقر شده بودند. با این همه، بار دیگر کارگران - و این بار با تعدادی بیشتر از روزهای گذشته - اجتماع کردند و عازم مناطق مرکزی شهر شدند. پلیس و برخی نظامیان به روی مردم آتش گشودند و ده‌ها نفر را کشتند. کارگران نیز برای حفاظت از خود متفرق شدند و دوباره اجتماعی کرده و بسوی پلیس و نظامیان به حرکت درآمدند و خود را به پادگان هنگ پاولوفسکی رسانیدند و خواستار همراهی سربازان شدند. ده‌ها نفر از سربازان نیز سلاح‌های خود را برداشته و همراه کارگران به خیابان‌ها ریختند و در بولوار نوفسکی با پلیس به جنگ و ستیز برخاستند.

در روز دوشنبه ۲۷ فوریه، پتروگراد شاهد انقلابی بزرگ بود که صدها هزار نفر از کارگران و تهیدستان شهری و سربازان و روشنفکران و مردم طبقه متوسط در آن حضور داشتند. در این روز، هزاران قبضه اسلحه از طریق نظامیان انقلابی در اختیار مردم قرار گرفت و انقلاب دموکراتیک خلق خروشید و شهر پتروگراد بدست کارگران و سربازان و تهیدستان و روشنفکران و مردمی از طبقه متوسط افتاد. در روز سه شنبه ۲۸ فوریه، قلعه پتروپل که نماد استبداد و خودسری و مظهر نظام شکنجه‌گر پلیسی و زندان و اعدام‌های غیر قانونی بود، به مثابه باستیل روسیه، به تصرف کارگران درآمد. عظمت حضور طبقه کارگر و متحدانش از سربازان و دهقانان و روشنفکران و گروه‌هایی از طبقه متوسط پتروگراد، علی‌الاصول با تلفات قابل توجهی همراه بوده است، اما لیبرال‌ها و مخالفان بلشویک‌ها، انقلاب فوریه را یک انقلاب بدون خونریزی نام داده‌اند و در برابر آن از انقلاب اکتبر همچون کابوسی از خشونت و شرارت یاد می‌کنند. به قول اورلاندو فایجس، چنین تصویری از فوریه ۱۹۱۷ افسانه‌ای بود که رهبران احزاب لیبرال برای مشروعیت بخشیدن به خود در برابر بلشویک‌ها و اکتبر، جعل کرده بودند؛ زیرا که تعداد تلفات انقلاب فوریه بسیار بیشتر از اکتبر

بود. بنا به اخبار موثق، تنها در پادگان‌های نیروی دریائی پتروگرا، صدها نفر از افسران بدست ملوانان کشته شده بودند و برخلاف گزارش دولت موقت که تعداد کشته شدگان و مجروحان انقلاب فوریه را ۱۴۴۳ نفر نوشته است، کلود آنه روزنامه نگار فرانسوی که از مارس ۱۹۱۷ تا ژوئن ۱۹۱۸ در پتروگرا حضور داشت و گزارش‌های ارزنده‌ای از انقلاب فوریه و بعد از آن فراهم کرده، به نقل از نزدیکان شاهزاده لووف نخست وزیر دولت، رقم واقعی تلفات را بالغ بر ۱۵۰۰ کشته و ۶ هزار زخمی نوشته است (کلود آنه در اثنای انقلاب مشروطیت به ایران آمده و خاطرات سفر خود را با نام «اوراق ایرانی» به سال ۱۹۲۴ منتشر کرده بود. این کتاب در سال ۱۳۶۸ به فارسی ترجمه و منتشر شده است).

باری ارتش و دولت روسیه، آخرین تزار خانواده رومانوف را رها کردند تا در موج حوادث قربانی شود و بدین ترتیب یکی از سنگین‌ترین فشارها از جسم و جان همه خلق‌های روسیه و همه خلق‌ها و اقوام همسایه آن -بویژه ایران- برداشته شد و تنفس آزاد و دلخواه در هوای بدون استبداد تزارها، برای همه مردمانی که بدان‌ها اشاره شد میسر گردید. بدین ترتیب فاتحه دولت و امپریالیسم تزاری و تجاوزکاری‌های او خوانده شد و چه زیبا سروده است ادیب پیشاوری:

خروشی برآمد ز پترو گراد که شه اشک‌ریزان ز تخت اوفتاد

با استعفای تزار نیکلای دوم در اول مارس ۱۹۱۷، دورانی در تاریخ روسیه و در تاریخ جهان آغاز شد که بشریت تا آن زمان هیچ‌گاه تجربه نکرده بود. این دوران با تطوری که در آن صورت گرفت، بخشی از استعدادهای بالندگی اندیشه‌ورزانه بشریت را جامه عمل پوشانید و زندگی بشری را به سطوحی از عالی‌ترین گونه‌های تمدن انسانی رسانید و دوام حیات ترقی خواهانه و اندیشیده نوع بشر را در ضمانت آن قرارداد. همین ضمانت بود که اتحاد جماهیر شوروی را خلق کرد و بدست او فاشیسم را به خاک انداخت و امپریالیسم را در چین و شبه جزیره هندوچین به زانو نشانید و استعمار دریده و ستمگر را به خارج از مستعمرات پرتاب کرد. دو-سه میلیارد انسان را از انواع بلیات مصونیت بخشید و همه ستمدیگان را امید رهایی داد و بر جان ستمگران از بیم مجازات و انتقام ستمدیگان رعشه انداخت. چنین سرگذشتی را نمی‌توان با آن مقایسه نامربوط که پوتین بیان داشته است، تخطئه نمود و یا دگرگونه‌اش نشان داد. البته پوتین چند بار دیگر نیز مواضع متضادی نسبت به اتحاد شوروی اتخاذ کرده است و این موضع آخری شاید به انگیزه تحریک احساسات وطن‌خواهانه روسی اتخاذ شده باشد که بسیار خطرناک و خلاف مصالح تاریخ است. به قول معروف:

اگر با دیگرانش بود میلی چرا قلب مرابشکست لیلی

برنامه دیگر او به مناسبت صد و پنجاه سالگی تولد استولین -نخست وزیر معروف تزار نیکلای دوم و سرکرده اصلی ارتجاع روسیه بعد از انقلاب ۱۹۰۵ و عامل سرکوبی هولناک آن انقلاب- و تجلیل از او نیز خلاف تاریخ و علیه عدالت و آزادی است، زیرا مردم روسیه را به جنبه‌هایی از وطن‌خواهی ترغیب می‌کند که بسیار ارتجاعی و تجاوزکارانه است.

متحدان روسیه در جنگ اول جهانی قول داده بودند که در صورت پیروزی، تنگه‌های بسفر و داردانل و دریای مرمره و همه شهرهای دو سوی این دریا را به روسیه واگذار کنند و نیمه شمالی ایران را به روسیه بدهند. چنین تغییراتی جز با قهر و غلبه و جنگ و خونریزی و تجاوز و تعدی میسر نمی‌شد. معلوم نیست که اگر انقلاب روسیه صورت نمی‌گرفت و تزاریسم ساقط نمی‌شد، سرنوشت مردم و میهن ما و همچنین سرنوشت عثمانی و جانشین آن یعنی جمهوری ترکیه به چه صورت در می‌آمد و چه تعداد از آدمیان باید کشته می‌شدند تا مطامع امپریالیستی روسیه و همدستانش جامه عمل بیوشد. آن خدمت بزرگ انسانی که پوتین بدان لقب خیانت داده، مانع از نابودی میلیون‌ها نفوس انسانی شد. در هر حال انگیزه پوتین هرچه که باشد -از جمله تحریک وطن‌خواهی مردمان روس- مقایسه و گفتار او توجیه پذیر نیست، چرا که در این گفتار و مقایسه، حقیقت، قربانی مصالح موقت و منافع حقیر شده است و به همین سبب نیز مستحق انتقاد است.

#### کتاب‌شناسی

- ۱- شیلای فیتز پاتریک. انقلاب روسیه، ترجمه حسن جزایری، خرم آباد، شاپورخواست، ۱۳۹۰. صص ۵۸-۶۲.
- ۲- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی. ترجمه شمس‌الدین بدیع تبریزی و دیگران، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۵۸. ج ۱، صص ۲۱۸ و ۲۲۴-۲۳۹.

- ۳- باربارا تاکنمن. توپ‌های ماه اوت، ترجمه محمد قائد، تهران، ماهی، ۱۳۹۳، صص ۹۱-۱۰۳ و ۱۸۵-۱۸۸ و ۱۹۵-۱۹۷.
- ۴- لئون تروتسکی. تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی، تهران، فانوس، ۱۳۶۰. صص ۲۷-۱۷۷.
- ۵- آلن جان پرسیوال تیلور. جنگ جهانی اول، ترجمه بهرام فرداد امینی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۸. صص ۳۴ و ۱۰۱ و ۱۳۰ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۲۰۰-۲۰۲ و ۲۱۷.
- ۶- بریان شانینوف. تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر، ترجمه خانابایانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳. صص ۲۶۱-۲۶۲.
- ۷- اورلاندو فایجس. تراژدی مردم؛ انقلاب روسیه ۱۸۹۱-۱۹۲۴، ترجمه احد علی‌قلیان، تهران، نی، ۱۳۸۸. ج ۱، صص ۳۸۱-۴۹۵.
- ۸- هربرت فیشر. تاریخ اروپا از انقلاب فرانسه تا زمان ما ۱۷۸۹-۱۹۳۵، ج ۳، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. صص ۴۳۸-۴۶۳.
- ۹- کالیستوف و دیگران. تاریخ روسیه شوروی، ترجمه حشمت‌الله کامرانی، تهران، بیگوند، ۱۳۶۱. صص ۴۳۱-۴۵۱.
- ۱۰- جان گرنویل. تاریخ جهان در قرن بیستم، ترجمه جمشید شیرازی و دیگران، تهران، فرزانه روز، ۱۳۷۷. ج ۱، صص ۱۶۷ و ۱۸۲ و ۱۸۵-۱۸۸ و ۱۹۵-۱۹۶.